

## خاطرات ناب

## امن و امان زیر باران بمب و خمپاره!

■ **راوی:** سهراب توانافر

در سال‌های دفاع مقدس مردمانی از هر قشر و طایفه و صنفی در برابر متجاوزان به این سرزمین ایستادند و سختی‌ها کشیدند تا کشورشان را به گوهری یکتا تبدیل کنند. سهراب توانافر هم جزو رزمندگان این سرزمین دلاور خیز بود که در قامت جهادگری خستگی ناپذیر با ترک خانه و کاشانه خویش دوش در دوش رزمندگان دیگر، بسیج، سیاه و ارتش، همراه شد. او اهل روستای طول لات است؛ روستایی که به اتفاق روستای مجاورش آزارکی، با تقدیم ۱۵ شهید سسرافراز و جانبازانی استوار، از روستاهای روسفید گیلان در سال‌های خلق حماسه بودند. توانافر از خاطراتش از آن روزهای جهاد با کفار و صدامیان برپمان روایت می‌کند.

■ **صدام برای نماز صبح بیدار مان می‌کرد**
امروز سه‌شنبه ۶۵/۲/۹، صبح زودتر از بقیه روزها، با بچه‌ها راهی شدیم برای انجام مأموریتمان. مأموریت مان تمام کردن جاده سر پل ارون بود. آب در حالت مد بود و این بهترین فرصت برای ادامه کار بود. کار را شروع کرده بودیم که، کمپرسی کریم یزدان‌فر، در جاده فرو رفت و ماشین چپ شد. تا ظاهر تمام تلاش خودمان را انجام دادیم تا توانستیم کمپرسی را از گل و لای خارج کنیم و بیرون بیاوریم.

حین انجام این کار بودیم که هواپیمای عراقی پنج بار آمدند و اطراف ما را بمباران کردند. خوب به یاد دارم، در همان منطقه یک بار نزدیکی‌های صبح یک میراژ عراقی خیلی آهسته و با کمترین سر و صدا آمد بالای سرمان بمباران کرد و رفت. بچه‌های ما گفتند صدام هواپیمایش را فرستاده، تا ما را برای نماز صبح بیدار کند. باور کنید از بس خسته بودیم، اگر هواپیمایا نمی‌آمدند نماز صبح ما قضا می‌شد. بگذریم که نتوانستند هیچ غلطی کنند.

■ **روز وصل دوستداران یاد باد**

یک بار که راهی جبهه‌های جنوب شده بودیم شب اول در مهمانسرای اداره راه اهواز خوابیدیم و فردای آن روز که ۲۳ فروردین سال ۶۵ بود برای اعزام به جبهه به کارگاه والفجر یک اداره راه مستقر در اهواز رفتیم.



از آنجا ما را بر گسه معرفی به کارگاه والفجر ۲ مستقر در ارونند کنار که یک شهرک ویران شده و در جوار فاو است فرستادند. ما تا آبادان آمدیم، اما چون برگه تردد از این شهر را نداشتیم، مجبور شدیم از راه دارخوین به اهواز برگردیم. ما آن شب را در شرکتی پایین‌تر از دارخوین خوابیدیم.

فردای آن روز برای گرفتن برگه تردد به اهواز رفتیم. برگه را گرفتیم و دوباره به طرف ارونند کنار حرکت کردیم و در شهرک سربرند ماشین را بارگیری کردیم و از آنجا هم چون دقیق آدرس را نمی‌دانستیم، با پرس و جو خودمان را به ارونند کنار رساندیم.

## برای شروع از خودتان بگویید، به عنوان یک خانم، چطور بسا جنگ و تجاوز دشمن روبه‌رو شدید؟

من متولد ۴۶ هستم. در آبادان زندگی می‌کردیم و سه خواهر و سه برادر دارم و من بچه بزرگ خانواده هستم. ۱۳ ساله بودم که با شروع جنگ از آبادان به قم آمدم. در سال ۶۲دای ام عباس شهید شد. او ستون خانواده بود که بعد از شهادتش زندگی ما دگرگون شد و زندگی را بسا سختی می‌گذراندم. مادر بزرگ هم تنها شده بود. تصمیم گرفتم پیش او در کاشان به تحصیل ادامه دهم. در کاشان خانواده‌ای به نام بارفروش بود که چهار پسرش شهید شده بودند. کالیبافی و نقش زدن را از مادر شهیدان بارفروش یاد گرفتم. آشنایی با این خانواده و حسرت خانواده‌هایی را که در آبادان و خرمشهر مانده بودند مرا بیشتر دل‌تنگ جهاد می‌کرد.

■ **چطور شد تصمیم به ازدواج با یک جانباز گرفتید؟**

من عشق انقلاب و رهبری بودم. در همان اوایل پیروزی انقلاب به‌اندازه توانم فعالیت می‌کردم. در زمان جنگ خیلی دلم می‌خواست پسر بودم و در جبهه‌ها حضور می‌یافتم. این بود که خواستم جای خالی خودم را در جبهه با ازدواج با جانباز پر کنم و از ثواب جهاد جان‌مانم. به همین خاطر میل و اشتیقم برای ازدواج با یک جانباز هر روز بیشتر می‌شد. در آرزوی ازدواج با جانباز غرق شده بودم. خودم را به خاطر این تصمیم تحسین می‌کردم ولی ته دلم نگرانی وجود داشت. به خاطر همین از خدا شهادت بالا خواستم و نذر کردم که لیاقت همسری جانباز به من عطا شود.

■ **از همان لحظات تصمیم به ازدواج**

■ **با یک جانباز گرفتید؟ چطور با همسرتان آشنا شدید؟**

وقتی تصمیم به این‌ کار گرفتم، رویاهایی

نسرین ابراهیمی در گفت‌وگو با «جوان» از تلخ و شیرین‌های زندگی با یک جانباز قطع نخاعی می‌گوید

# او نگران من است و من نگران تنهایی او

**همسر م به تاسی از سقای کربلا به مقام جانبازی رسید و من با ذکر یا ابوالفضل (ع) تن بی‌رمقش را جابه‌جا می‌کنم**



■ **محبوبه قربانی**

جهاد در میدان رزم بر مردان واجب است اما بسیاری از زنان نیز از قافله عقب نماندند و در پشت جبهه با بستن سرپند و بدرقه پسران و همسران سهم خود را ادا کردند... جنگ که تمام شد برخی از عاشقان رفتند تا در کنار مولا پیشان آرام بگیرند، برخی دیگر برگشتند تا روایتگر روزهای عاشقی شوند. آنها ماندند تا دیگران در قبال‌شان آزمون سخت پس دهند و در این مسیر همسران جانبازان در امتحان پاسداشت و پرستاری

از یادگاران جنگ نمره قبولی گرفتند. نسرین ابراهیمی یکی از همین همسران جانباز است که با دیدن تصاویر دفاع مقدس رزمندگان بودم. اما او آرزوی رزمندگی را به امتحانی بزرگ وصل کرده و ۲۱سال است همسر و همراه رحمت‌الله عابدی از سرور قاماتان یادگار جنگ است. در اولین روزهای ماه شعبان که مناسبتی چون میلاد حضرت عباس(ع) و روز جانباز را در خود دارد، گفت‌وگوی ما با این همسر جانباز را پیش‌رو دارید.

از یادگاران جنگ نمره قبولی گرفتند. نسرین ابراهیمی یکی از همین همسران جانباز است که با دیدن تصاویر دفاع مقدس رزمندگان بودم. اما او آرزوی رزمندگی را به امتحانی بزرگ وصل کرده و ۲۱سال است همسر و همراه رحمت‌الله عابدی از سرور قاماتان یادگار جنگ است. در اولین روزهای ماه شعبان که مناسبتی چون میلاد حضرت عباس(ع) و روز جانباز را در خود دارد، گفت‌وگوی ما با این همسر جانباز را پیش‌رو دارید.

دیدم که مرا به هدفی که داشتم مصمم‌تر می‌کرد. یک بار خواب دیدم در فلکه امام خمینی کاشان هستم. یک جانباز نورانی اشاره کرد به یک چاه و گفت در چاه را بردار به اندازه نیم متر آب است اگر می‌توانی برو داخل چاه. بعد از آب خشکی است هر چه دیدی بیاو به من بگو در چاه را برداشتم. آب بسیار زلالی بود. وقتی پایین رفتم دیدم تعدادی شهید سرشان از کفن بیرون است ولی همه بیدارند و مرا نگاه می‌کنند. برای خودم اینطور تعبیر کردم که جانبازها شهیدان زنده‌اند. بعد از آن موضوع را با همسایه به مطرح کردم استقبال کرد و پذیرفت و مرا به بنیاد شهید معرفی کرد. سال ۱۳۷۳ بنیاد به آسایشگاه نیاوران معرفی شدم. از آنجا خانواده آقای اسماعیلی که اهل قم بودند به من معرفی شدند. روز عهد میبعت به همراه پدر و مادر آقای اسماعیلی به آسایشگاه جانبازان رفتیم. با دیدن او به دلیل جانبازی شدید فکر کردم از عهده نگهداری ایشان بر نمی‌آیم و قبول نکردم. بعد از جوابم آقای اسماعیلی با آقای عابدی که هم اتافی ایشان بود در مورد من صحبت کردند.

آقای عابدی به دلیل شکست در ازدواج اول قبول نمی‌کرد ولی آقای اسماعیلی ایشان را راضی کرده بودند داشتم از آسایشگاه خارج می‌شدیم که آقای عابدی سا ویلچر برقی جلوی پای من را گرفت و اجازه خواست بامن صحبت کند. ترس جعبی در روحم با من بود اما رحمت‌الله بامزاحی پیشنهادش را داد. شنیدم جانبازان را خیلی اذیت می‌کنید! گفتم نه این از بی‌لیاقتی من است. گفت: ما هم مثل شما می‌ترسیم اگر با روحیه مابازی شود برای ما شگفت‌نتر از جانبازی است و من این را تجربه کرده‌ام. منات و صداقت را در چهره و صحبت‌های او می‌دیدم. بعد از مدتی که با هم صحبت کردیم مهر خدایی در دلمان افتاد.

و همسر رحمت‌الله را برایش تعریف کردم. اشک در چشمش حلقه زد و گفت خیلی دلم می‌خواهد در مراسم‌تان باشم. در مراسم عقدم متوجه شدم دوستم نیست. از آقای عابدی سراغش را گرفتم. گفت او رفت کنار آقای اسماعیلی تا مثل شماسمی در عشق و ایثار داشته باشد. آنجا بود که فهمیدم خانم کشاورزی هم رفته تا با جانباز اسماعیلی زندگی مشترکش را بنا کند و خانواده این جانباز ایثار گر نیز مزد زحمات خالصانه‌شان را اینطور گرفته بودند. جشن عروسی‌مان در یک روز بود. هر دو خانواده به دلیل مخالفت با ازدواج‌مان در ابتدای زندگی مسا را تنها گذاشتند. من به تنهایی همه محبت‌ها را به همسرم ابراز می‌داشتم. به همین خاطر بسیار به من وابسته شده بود. حتی آسایشگاه هم کم می‌رفت.

■ **از سختی‌های زندگی با یک جانباز بگویید.**

گاهی خیلی خسته می‌شوم اما از خدا و شهیدا خجالت می‌کشم بخواهم گلابه‌ای داشته باشم. جانبازی که از همه بیشتر زجر می‌کشد به یاد لیخند شهیدان لیخند می‌زند. چرما این لیخند ران‌ترم خسته نیستم و کار العباس(ع) از جایش بلند می‌کنم. (با گریه ادامه می‌دهد) همیشه یک دست (پشتیبان) را در زندگی احساس می‌کنم. هیچ وقت گلابه‌ای ندارم. چون خدا همیشه بزرگترین

■ **مجرورحیت همسر تان چگونه رقم خورده و چه جانبازان دارنند؟**

همسر رحمت‌الله عابدی متولد سال ۱۳۴۱ در شهر اراک است. او سال ۶۱ در منطقه دهلران سرباز بود. یک روز برای گرفتن وضو هنگام اذان ظهر از سنگر خارج می‌شود که خمپاره ۶۰ کنارش اصابت می‌کند و ایشان از ناحیه سر و گردن مجروح می‌شوند. اکنون جانباز قطع نخاعی هستند.

■ **خانواده‌تان مخالف ازدواج شما با یک جانباز نبودند؟ از این بابت نگرانی نداشتید؟**

پدرم مخالف و نگران بود که مبادا از پس این مسئولیت بر نیایم. می‌گفت تو نمی‌توانی اگر دلش را بشکنی خدا راضی نیست. خیلی سرخست بود. پدر نمی‌دانست با خدا عهد کردم و مگر می‌شود زیر عهد با خدا زد. به هر حال بعد از کمی فراز و نشیب، روز عقداوم ساعت ۷صبح رفتیم محضرخانه. خانواده‌ام هیچ‌کس نیامد. وقتی رسیدیم همه جانبازان آمده بودند. بعد از آمدن ما پدر راضی شد و همراه مادر به مراسم آمدند. پدر ساعت ۹ صبح آمد ولی ۹ شب رضایت داد. پدر شرط کرد، باید ضمانت بدهم که برنگردم و پای قولم بمانم. بعد از آن خطبه خوانده شد. خانواده آقای اسماعیلی برای مراسم‌آمزدی ما سنگ تمام گذاشتند. همه جانبازان و خانواده شهیدایی را که می‌شناختند دعوت کرده بودند. یک مراسم با مهمانانی نورانی ...

■ **گویا یکی از دوستان تان هم به تاسی از یک جانباز گرفت؟**

بله، دوست دوران راهنمایی‌ام خانم کشاورزی را بعد از چند سال در اهلبمبایی ۲۲ بهمن دیدم. به من گفت خیلی آرزو داشتمی با جانباز ازدواج کنی آیا به آرزویت رسیدی؟ ماجرای آشنایی با جانباز اسماعیلی

## گزارش

بهدت کاربران شبکه‌های اجتماعی

در پی کشف پیکرهای ۱۷۵ غواص شهید «زنده به گور» شده

## آبشخور مشترک حزب بعث و داعش

■ **احمد محمدتبریزی**

چند روزی می‌شود که خبیر مربوط به کشف پیکر مطهر ۱۷۵ غواص شهید عملیات کربلای ۴ در شبکه‌های مجازی و رسانه‌های خبری می‌چرخد و بینندگان متحیر از متن خبر و اتساق پیش آمده، بیشتر از گذشته بسی به مظلومیت سربازان خمینی می‌برند و بیشتر درک می‌کنند داعشی‌های دیروز، با چه حربه‌ها و جنایت‌های غیرانسانی به جنگ رزمندگان اسلام می‌پرداختند. به گزارش «جوان» سردار «سیدمحمد باقرزاده» فرمانده کمیته جست‌وجوی مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح در آخرین روزهای اردیبهشت‌ماه اسمال در مراسم استقبال از پیکرهای مطهر شهدای دفاع مقدس که از مرز شلمچه وارد کشور شدند، گفت: پیکرهای ۱۷۵ تن از شهدایی که وارد کشور شدند متعلق به غواصان جمهوری اسلامی ایران در دفاع مقدس است که در عملیات کربلای ۴ باستان بسته توسط نیروهای بعثی به شهادت رسیدند. باقرزاده ادامه می‌دهد برخی از پیکرهای مطهر این شهدا کشف شد که هیچ جراحی نداشتند و متوجه شدیم که آنها

جانباز سیدجواد کافی یکی از غواصان گردان یاسین در عملیات کربلای ۴ در مرور خاطراتش توضیح می‌دهد که از ۱۲۰ غواص گردان یاسین تنها چهار نفر زنده از آنجا بیرون می‌آیند: «ما از نهر خین وارد رودخانه شدیم. آب رودخانه در حالت مد بود. من مسئول دسته بودم و سرم از آنجا بیرون بود. آنقدر شدت آب زیاد بود که ما حتی یک «قین» (کفش مخصوص غواصی) هم نژدیم. تقریباً به نوک جزیره ماهی نزدیک شده بودیم که یکدفعه هواپیمای عراقی آمد و «فیدر» زد. (فیدر منورهایی است که حدود یک راجع از ساعت در آسمان روشن



است و مثل روز منطقه را روشن می‌کند) تا هواپیما «فیدر» زد، بچه‌ها به هم ریختند چون انتظار چیزی را نداشتیم.

زیر نور فیدر من همه جا را به خوبی می‌دیدم. یک چهار لول نوک جزیره ماهی گذاشته بودند که تیر رسام (تیرهایی که روشن است و وقتی به طرف شما می‌آید به خوبی آن را می‌بینی) به عمق آب شلیک می‌کرد. وحشتناک و غیر قابل پیش‌بینی در تله افتاده بودیم!»

شاید این توصیف کمترین تصویر از سرنوشت آن ۱۷۵ شهید غواص زنده به گور شده باشد. این غواصان جوان که تا امروز هیچ اثری از آنها نبوده، با پیدا شدنشان در یک گور جمعی، برده از جنایت‌های صدام و ارتش بعث برمی‌دارد و نشان می‌دهد رزمندگان دست به هر کاری زده‌اند. عیان شدن رفتارهای بدوی و وحشیانه بعثی‌ها در قبال رزمندگان که تاکنون در کمتر جنگ رخ داده، علاوه بر نشان دادن عظمت کار رزمندگان، به خوبی نشان می‌دهد که عقبه گروه‌های خونی چون داعش از کجا رقم می‌خورد و امروز بیش از هر زمان دیگری متوجه می‌شویم که امنیت و اقتدار ما مروهن دلاورمردی چه انسان‌هایی است

و هم اکنون نیز ایثار رزمندگان مدافع حرم است که باعث دفع شر سلفی‌ها و حامیان مستکبرشان می‌شود.

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۵۳۷

۱	۵	۲	۸
۸	۳	۱	۲
۶	۹		
	۸	۵	
	۳	۷	۹
	۱	۳	۹
	۲	۵	

## جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌رسه فقط یک‌بار به‌کار روند.

## جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۴۵۳۶

۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

## از بالا به پایین

■ ۱- گلی زبیا- درس ورزش دانشگاه‌ها
■ ۲- ندا و صدا- بوستین وارونه -زنگ- تجاوز از حد خود
■ ۳- پول الیانی- نظام حکومتی- صدای کافی- بی‌زبان
■ ۴- حاذق و ماهر- حق دلالی در گویش بیگانه- تکرارش با لیلی می‌آید
■ ۵- بی‌ادبی و هکت حرمت کردن- آفرین- از جنگ‌های امام علی
■ ۶- شهر سفال و سرامیک همدان- دسته پیستون
■ ۷- یک خودمانی- شهری در فرانسه- میوه مرپایی- پادشاه برنده‌ها
■ ۸- ناتوان و ضعیف- بنیانگذار سلسله زندیه- برابر و مقابل
■ ۹- صد و چهارمین سوره قرآن- یک لحظه- از تباطل تلفنی- حرف خطاب
■ ۱۰- تصویر بزرگان دینی و مذهبی- اتحاد حزبی و به هم پیوستن
■ ۱۱- از بین بردن شاخه‌های اضافی درخت- دورویی- موسس سلسله ماد
■ ۱۲- حرف انتخاب- از قدیم گفته‌اند مقدم بر درمان است- سعی و کوشش
■ ۱۳- توانایی مالی- شک و تردید- پول واحد اروپایی- علامت مفعول
■ ۱۴- رهبر حزب- از بخش کم نمی‌شود- به دنیا آوردن- آینده
■ ۱۵- از بیماری‌های چشم- مایوس